

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیژن نیابتی

۱۷ اگست ۲۰۲۰

نقطه عطف

شکست فاحش دولت ایالات متحده آمریکا در شورای امنیت ملل متحد در جریان رأی گیری برای ادامه تحریم تسلیحاتی علیه جمهوری اسلامی ایران نقطه عطفی است که معادله قدرت در جهان را وارد مرحله نوینی کرده است که مهر خود را خواه ناخواه بر بسیاری از تحولات آینده خواهد کوبید. "تنها ابر قدرت موجود" فقط توانست رأی دولتچه دومینکن را از آن خود کند. به جز چین و روسیه، یازده عضو دیگر شورا که اکثراً بند نافشان به همان "تنها ابر قدرت موجود" وصل بوده است به قطعنامه پیشنهادی بسیار تعدیل شده آمریکا پشت می کنند و او را در صحنه سیاست بین الملل تنها و ایزوله بر جا می گذارند. از آغاز تشکیل ملل متحد در ۲۴ اکتوبر ۱۹۴۵ تا کنون هیچ کدام از قطعنامه های پیشنهادی آمریکا با چنین فصاحتی رد نشده بود. هرگز ایالات متحده چنین منزوی و تنها نشده بود که اکنون شده است. می گویم نقطه عطف! من در حیات سیاسی ام همواره تلاش کرده ام که معنای حرفهایم را بفهمم. کلمات بیان مفاهیم بی ارزشی نیستند که بی هیچ مسؤولیتی آنها را در فضای سیاسی رها کرد و خود به نظاره نشست. آن فرد و جریانی که چنین می کند تنها به پای خود شلیک می کند و لاغیر. نقطه عطف به نقطه ای گفته می شود که پدیده های مادی پس از طی یک مجموعه به هم پیوسته از تغییرات کمی دچار یک تغییر کیفی می گردند. در آن نقطه این پدیده مادی دیگر آنی نخواهد ماند که بود.

رأی گیری اخیر در شورای امنیت نماد مادی بلوغ روندی بود که پیش از این با خروج ایالات متحده از برجام کلید خورده بود. در عرف بین المللی برای اولین بار بود که یک قدرت جهانی امضای خود زیر یک توافقنامه بین المللی که خود بانی آن بوده را به هیچ می شمارد و با اینکار به اعتبار قول و امضای خود ضربه ای جبران ناپذیر می زند. از آن نقطه به بعد دیگر کدام دولتی در جهان می توانست به قول و قرارهای مکتوب تنها ابر قدرت موجود اعتماد کند؟ بیرون رفتن از پیمان کیوتو نیز یکی دیگر از این بدعهدی های آشکار بود. بخشیدن! بلندبهای جولان و بخشهایی از کرانه باختری رود اردن به اسرائیل نیز هم!

اما اینها هیچ کدام بیان رسیدن تحولات جهانی به آن نقطه عطفی که اشاره کردم نیست. آن تحول کیفی در جای دیگری صورت پذیرفته که رأی گیری اخیر تنها بروز خارجی آن است. سالها پیش از این به دنبال شعبده بازی یازده سپتمبر ۲۰۰۱ در چهارچوب نظریه جنگ چهارم به دو ستراتیژی کلان اشاره کرده بودم. "ستراتیژی جهان تک قطبی" و "ستراتیژی جهان چند قطبی" که به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی در دهه نود میلادی شکل گرفته بودند.

فاتحان جنگ اول سه قدرت امریکا، بریتانیا و فرانسه بودند. همینها فاتحان جنگ جهانی دوم نیز هستند با این تفاوت که قدرت چهارمی چون اتحاد جماهیر شوروی نیز بر اینها افزوده می شود. فاتح جنگ سوم موسوم به جنگ سرد اما یک قدرت بیشتر نیست و آن ایالات متحده امریکاست. بدیهی است که تنها پیروز جنگ سرد رهبری کل جهان را حق خود می داند و چنین نیز برنامه می چیند.

پایان هزاره دوم می بایست آغاز یک دوران نوین در عرصه جهانی بشود. این دوران جدید پایان "عصر امپریالیسم" طراز قدیم و آغاز تثبیت جهانی نظمی بسیار پیچیده تر از آن یعنی "عصر گلوبالیزم" می باشد. تئوریسینهای نظم نوین یکی پس از دیگری به میدان می آیند. "فرانسیس فوکویاما" سخن از پایان تاریخ! و پیروزی قطعی نظام سرمایه داری لیبرال می راند و آن دیگری "ساموئل هنتینگتون" جنگ را به عرصه "نبرد تمدنها" می کشاند. الیت سیاسی در امریکا خود را برای یک جهان تک قطبی آماده می کند.

در یک سند طبقه بندی شده که تحت عنوان **defense policy planning** به معنای "طراحی سیاست دفاعی" در دسامبر ۱۹۹۱ یعنی پس از فروپاشی اتحاد شوروی به نخبگان هیأت حاکمه امریکا ارائه می شود به صراحت ستراتیژی "جهان تک قطبی" و نقش و جایگاه ایالات متحده به مثابه تنها ابرقدرت و شیوه های تحقق این ستراتیژی و ابزار آن یعنی اتکای بی حد و مرز به "قدرت منکوب کننده" **overwhelming power**، به تصویر کشیده شده است. در مقدمه این سند که چند ماه بعد بخشی از آن در ۸ مارچ ۱۹۹۲ در روزنامه "نیویورک تایمز" منتشر می شود آمده است:

"هدف اول عبارت است از پیشگیری از ظهور یک رقیب جدید که قادر به ایجاد تهدیدی از نوع تهدید قبلی شوروی در هر نقطه از جهان باشد."

نویسندگان این سند دو تن از پلیدترین جنایتکاران "جناح بازها" یعنی "پاول ولفوویتز" و "ریچارد پرل" و امضاء کنندگان آن مهره های پیشانی سفیدی همچون "لونیس لیبی"، "اریک ادلمان" و "زلمی خلیل زاد" می باشند. به دنبال انتشار بخش هایی از این سند در نیویورک تایمز البته مخالفت هائی علیه طرح مذکور از جمله در میان "جناح کبوترها" و نمایندگان دمکرات کنگره شکل می گیرد. این طرح با ورود بیل کلینتن به کاخ سفید در انتخابات همان سال ظاهراً به فراموشی سپرده می شود. "دیک چینی" اندکی پیش از ترک پنتاگون یعنی در جنوری ۱۹۹۳، تلاش می کند که روایت ملایمتری از طرح مزبور تحت عنوان "ستراتیژی دفاعی برای دهه ۱۹۹۰" را ارائه کند، با اینحال این روایت نیز با مخالفت دولت کلینتن که مبتد دیگری را در همین زمینه دنبال می کرد روبه رو می شود.

در سال ۱۹۹۸، سند دیگری در میان "الیت سیاسی" هیأت حاکمه ایالات متحده منتشر می شود که علاوه بر امضاهای "ریچارد پرل" و "داگلاس هیت"، مزین به امضای نخست وزیر فعلی رژیم نژاد پرست اسرائیل یعنی "بنیامین نتانیاهو" نیز می باشد! در این سند صراحتاً به ضرورت "فتح بغداد" که گشاینده راه برای "فتح تهران و دمشق" است اشاره شده است. مخالفت دولت کلینتن، فشار "جناح بازها" و لابی اسرائیل روی شخص وی را وارد مرحله تازه ای می کند تا آنجا که تلاش برای حذف دولت متمدن، ابعاد سیاسی را درنور دیده و با به کارگیری کثیفترین شیوه ها به صحنه قضائی هم کشانده می شود! در نهایت کلان ستراتیژی "جهان تک قطبی" با تصمیم قضائی مبنی بر پیروزی جرج دبلیو بوش در آخرین روزهای پایانی هزاره دوم وارد مرحله عملی می گردد.

در مقابل این ستراتیژی در همین دهه نود ستراتیژی دیگری شکل می گیرد به نام "کلان ستراتیژی جهان چند قطبی". این ستراتیژی که عمدتاً از سوی قدرتهائی همچون چین، جاپان، اتحادیه اروپا و بعدها هند و روسیه حمایت می شوند خواهان یک جهان چند قطبی و تقسیم قدرت در رهبری جهان می باشد. به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی قدرتهای

اقتصادی اروپا که خلاف دوران جنگ سرد دیگر به قدرت نظامی ایالات متحده نیازی ندارند خواهان سهمی از یک قدرت می شوند. بعدها روسیه در هم شکسته و مضمحل دستپخت مشترک گوربچف - یلسین دوباره با ولادیمیر پوتین وارد عرصه رقابتهای جهانی می گردد و چین عروج پیروزمند خود به سوی قله رهبری جهانی را آغاز می کند. هفده سال پیش در چهارچوب نظریه جنگ چهارم به چین به مثابه هدف اصلی این جنگ و ابرقدرت بی تردید آینده اشاره کرده بودم.

در دو دهه گذشته جای جای جهان شاهد تقابل این دو ستراتیژی کلان بوده است. از یوگوسلاوی تا عراق و افغانستان و فلسطین و از سوریه غرقه در خون تا لیبیا و لبنان و یمن و سراسر خاورمیانه بزرگ تا کوبا و ونزوئلا تا همین ایران تحت حاکمیت رژیم تازیانه و دار ، در همه جا حامیان و کارگزاران "جهان تک قطبی" به دنبال ایجاد جنگ و خونریزی بوده اند. رأی گیری اخیر شورای امنیت علیه ادامه تحریم تسلیحاتی رژیم جمهوری اسلامی آخرین میخ بر تابوت "ستراتیژی جهان تک قطبی" بود. نقطه پایان روندی بود که با تکرور ایالات متحده در تهاجم جنایتکارانه نظامی به عراق کلید خورده بود و با تسلیم زبونانه در مقابل مثنی مرتجع ضد بشر در افغانستان و نشستن سر یک میز با طالبانی که "جنگ علیه ترور" اساساً با تهاجم نظامی به آنها آغاز شده بود به بلوغ رسیده بود. "تنها ابرقدرت موجود" حتی دولت دست ساز خود در افغانستان را هم لایق شراکت در توافق با طالبان ندانست و خود به تنهایی پای میز مذاکره با "تروریستها" رفت.

از این نقطه به بعد دیگر امکان رهبری یگانه ایالات متحده امریکا بر جهان چه در ذهن و چه در عین منتفی است. از این نقطه به بعد "تنها ابرقدرت موجود" مجبور است که برای حل و فصل معضلات جهانی قدرتهای مدعی دیگر را نیز به رسمیت بشناسد. بدیهی است که در این مقطع نه "جناح بازها" و نه حتی "جناح کبوترها" یعنی همان باندهای مافیائی گرداننده جهان کنونی تن به چنین تعادلی نخواهند داد. بنابراین تا برقرار شدن یک تعادل نوین در عرصه جهانی، ما با یک دورجدید از هرج و مرج و بی نظمی در جای جای جهان کنونی مواجه خواهیم بود. قدرتهای منطقه ئی تلاش خواهند کرد که از خلاء حضور نظامی - امنیتی "تنها ابرقدرت موجود" استفاده کرده و در معادلات منطقه ئی مداخله کنند. حضور فعال دولت اقتدارگرای ترکیه در درگیریهای لیبیا و بحیره مدیترانه نمونه بارز چنین تلاشی می باشد.

اما تا آنجا که به رژیم جمهوری اسلامی برمی گردد از این اجلاس شورای امنیت هیچ آبی برای او گرم نخواهد شد. تنها فایده ای که نصیبش خواهد شد البته استفاده تبلیغاتی است. اجلاس شورای امنیت اگرچه شکست بارز ایالات متحده بود اما به هیچ وجه پیروزی رژیم جمهوری اسلامی نخواهد بود چرا که ایران اسلامی اصلاً هموارد امریکا نبوده و نیست. ستراتیژی تهاجمی او در منطقه خصلت دفاعی دارد. سیاست پرهزینه "عمق ستراتیژیک" در کشورهای منطقه با هدف دفاع از کیان نظام درچارچوب مرزهای خودی و در واکنش به "طرح خاورمیانه بزرگ" طراحی شده است و نه الزاماً در صددیت با امریکا و اسرائیل!

سالها پیش از این در بحث "تضمین امنیتی" تأکید کرده بودم که رژیم جمهوری اسلامی اکیداً به دنبال گرفتن یک تضمین امنیتی از امریکاست. اگر ایالات متحده حاضر به دادن آن تضمین امنیتی می بود که نبود و هنوز هم نیست، سازش جمهوری اسلامی با امریکا در همه زمینه ها همواره امکانپذیر بوده و هست. به دنبال حمله امریکا به عراق یک تقاضای جامع شامل حل قطعی تمامی موارد مورد اختلاف از سوی رژیم تسلیم دولت وقت امریکا شده بود. این عالیجناب خاکستری "دیک چینی" معاون بوش و تصمیم گیرنده اصلی در کاخ سفید بود که پیشنهاد رژیم را پاره کرده و گفته بود ما با "تروریستها" مذاکره نخواهیم کرد.

هر کجا که ایالات متحده حاضر به مذاکره بوده باشد رژیم مرتجع اسلامی حاضر به هر گونه نرمش قهرمانانه ای !
بوده است ، در جریان مذاکرات برجام هم همینگونه بود و در آینده نیز جز این نخواهد بود. اما همانگونه که بارها گفته
ام دولت ایالات متحده نه می خواهد و نه می تواند به رژیم حاکم بر ایران تضمین امنیتی بدهد. پذیرش این رژیم
نامتعارف در ایران و تثبیت آن هیچ معنایی جز شکست قطعی " طرح خاورمیانه بزرگ" ندارد چرا که تغییر رژیم در
ایران به شرط حاکمیت لیبرال دموکراسی شرط محوری موفقیت طرح مذکور می باشد. هر دولتی که در ایالات متحده
بر سر کار بیاید هیچ راهی به غیر از این را دنبال نخواهد کرد. در غیاب یک "آلترناتیو مطلوب" هدایت "رژیم
نامطلوب" به سمت فروپاشی راهکار کنونی در رابطه با معضل ایران است. برای این دوران باید خود را آماده کرد.

بیژن نیابتی ، ۲۶ مرداد [اسد] ۱۳۹۹